

اصلاحات یا انقلاب گورباچف



هرمز همایون‌پور

● دولت شوروی می‌داند که بدون پشتیبانی فکری و عمل روشنفکران و کارشناسان برنامه اصلاحی اش بخت چندانی برای کامیابی ندارد.

● در کشورهای سرمایه‌داری محافظی وجود دارند که اردوگاه سوسیالیسم را غرقه در مشکلات می‌خواهند و تمایلی ندارند که اصلاحات گورباچف به ثمر برسد.

● اگر اصلاحات گورباچف به ثمر برسد، برای شوروی و برای کل جامعه بشری نتایج مثبتی به بار خواهد آورد.

در عین حال کلی و به هم پیوسته آنها مشروط می‌سازد.

به برنامه اصلاحی گورباچف از آن رو نام «انقلاب» داده‌اند که دگرگونی و اصلاح

از دو سال پیش که میخائیل گورباچف به رهبری شوروی رسید، درگیر فراهم کردن مقدمات و موجبات پیاپی کردن برنامه اصلاحی گسترده‌ای در آن کشور شده است. پیشینه این کار به چند دهه قبل و در حقیقت به دوران زمامداری خروشچف برمی‌گردد. گفته می‌شود که آندریووف نیز برنامه‌های همانندی در سر داشت ولی عمرش کفاف نداد. ریشه مطلب را به قول پاره‌ای از ناظران باید در این نکته باز جست که شوروی به رغم پیشرفت‌های چشمگیری که در برخی از زمینه‌ها - مثلاً تکنولوژیهای فضایی و نظامی - به دست آورده است، در زمینه‌های دیگری چون تولید کالاهای مصرفی و کشاورزی گرفتار تنگناهای ویژه‌ای شده است. با وجود پهنآوری و غنای بافت طبیعی و ارضی، تولیدات کشاورزی جواب نیازها را نمی‌دهد و دولت ناچار است همه ساله به وارد کردن ۴۰ تا ۵۰ میلیون تن غله اقدام کند. گفته می‌شود که در بخش صنعت چون برنامه‌ریزی متمرکز است و سهمیه تولیدی هر واحد از پیش بدون توجه کافی به نیازهای بازار تعیین می‌شود، کمیت و کیفیت تولیدات آن طور که باید و شاید مرغوب نیست. به دلیل تمرکز امور توزیع و خدمات در دست دولت، بازار سیاه پر دامنه‌ای سر برآورده است. نظام متمرکز، آن طور که باید، مشارکت همه جانبه و موثر مردم در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را اجازه نمی‌دهد، و به همین دلیل، گهگاه نشانه‌هایی از ناراضی و حتا بی‌تفاوتی و بیگانگی در مردم به چشم می‌خورد. طبیعی است که این تنگناها درخور يك کشور در شمار ابرقدرتها باشد. در عین حال، به دلیل وابستگی نظام شوروی به دکترین مارکسیسم و سوسیالیسم، به آسانی نمی‌توان در این کشور به تجربه‌های متفاوتی دست زد که احتمالاً در گذشته در نظامهای سرمایه‌داری با کامیابیهای محدود یا بسیاری رو به رو شده باشند. گرفتاری اصلاحگران یا «گارد جدید» شوروی عمدتاً در همین نکته نهفته است: از يك سو باید به رفع تنگناها همت گمارند تا یویایی و شکوفایی نظام سوسیالیستی تضمین شود، و از سوی دیگر، رفع مشکلات و تنگناها نباید به صورتی باشد که اساس سوسیالیسم را متزلزل کند یا در معرض سوال قرار دهد. هر کدام از مشکلات نیز به نوبه خود مربوط به بخشهای جداگانه‌ای هستند - صنعت، کشاورزی، و خدمات - و در عین حال با هم پیوندی درونی و بیرونی دارند که پیشبرد برنامه‌ها را به پیشرفت و اصلاح جداگانه و

و پیشرفت همزمان در تمام این زمینه‌های دشوار و گوناگون را هدف گرفته است. اگر کار او با کامیابی همراه شود، نه تنها برای شوروی که برای کل جامعه بشری واجد نتایج مثبتی خواهد بود. کنجکاو و علاقه‌مندی مردمان دنیا به این برنامه نیز از همین نکته سرچشمه می‌گیرد. در عین حال، گورباچف با موانع بزرگی رو به روست. در اینجا، از زبان خود شورویها و دوستان و منتقدان آنها، به کوتاهی به این موانع اشاره می‌کنیم تا گنه ماجرا کمی بیشتر شکافته شود.

این موانع را به طور کلی می‌توان به دو بخش درونی و بیرونی تقسیم کرد. موانع درونی به ساختار نظام و چگونگی برخورد و روحیات مردم شوروی، و موانع بیرونی به وضع متحدان شوروی در اروپای شرقی و چگونگی برخورد دنیای سرمایه‌داری غرب مربوط می‌شود.

منتقدان رژیم شوروی بر آنند که برنامه‌ریزی متمرکز دولتی، دست کم تا حدودی که تجربه‌های نیم قرن گذشته نشان می‌دهد، با کارآمد کردن جامعه سازگار نیست، زیرا هم انگیزه‌هایی که افراد را به کار بیشتر برانگیزد در آن وجود ندارد، و هم مکانیزمهای دولتی، از جهت بهبود کمی و کیفی تولید، نمی‌تواند جایگزین مکانیزمهای بازار شود. به همین دلیل، کالاها معمولاً دچار کمبود هستند یا گاهی زیاده از حد نیاز یافت می‌شوند. به نظر این منتقدان، بخش کشاورزی شوروی خود شاهد گویایی بر این ادعاست. این بخش تقریباً هرگز نتوانسته است میزان تولید خود را به حد مقرر برنامه‌ها برساند، و آشکار است که وقتی بخش کشاورزی از رسیدن به برنامه‌ها باز بماند، دیگر بخش‌های برنامه نیز طبعاً نمی‌توانند به سطح مورد نظر برسند. در همین حال، حدود نیم هکتار زمینی که از زمان استالین برای کشت خصوصی به کشاورزان داده می‌شد و بنا به قانون اساسی جدیدی که در زمان برژنف به تصویب رسید به ۲ هکتار افزایش یافت، کارآیی شکست‌انگیزی از خود نشان داده است؛ به گونه‌ای که در سالهای اخیر کم و بیش در حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد از تولیدات کشاورزی و دامی شوروی از همان اراضی محدود خصوصی به دست می‌آید (نک: «اعلامیه جنبش نوسازی سوسیالیسم»، در مقدمه مترجم بر کتاب جهان مسلح، جهان گرسنه، اثر ویلی برانت). به گمان مخالفان رژیم شوروی، دلیل برنامه‌ریزی متمرکز، به واقع، سیاسی و نه اقتصادی است: حزب حاکم از این راه کنترل خود بر جامعه را استوار می‌کند.

گفته می‌شود که ساختار متمرکز اقتصادی و برنامه‌ریزی شوروی، چون واحدهای تولیدی و

را وادار به رسیدن به سهمیه‌های از پیش تعیین شده می‌کند، به ظاهر سازی و سند سازی دامن می‌زند، زیرا این واحدها خود را ناگزیر می‌بینند که حتی اگر بر روی کاغذ هم که شده باشد از سهمیه‌ها عقب نمانند. چون رقابتی در کار نیست، برخلاف صنایع نظامی و فضایی که همواره با رقابت فشرده دیگران رو به روست، کوششی برای بهبود کیفیت کالاها به عمل نمی‌آید. «هردریک اسمیت» که به‌زمان برژنف خبرنگار نیویورک تایمز در شوروی بود و کتابی به نام روسها نوشته است که از لحاظ آگاهیهایی دست اولی که از شرایط ناشناخته زندگی عوام و خواص شوروی به دست می‌دهد بسیار معروف شده است، بر همین نکته تاکید دارد. در این کتاب، صفحات فراوانی به ذکر گزارشها و آماری اختصاص دارد که نشان می‌دهد مردم چگونه مشتاق به دست آوردن انواع کالاها و غربی به از پوشک بچه و لباس گرفته تا مسواک و خمیر دندان و داروهای مختلف هستند، و در این میان، حتی برای کالاهای ساخت مجارستان و لهستان نیز سر دست می‌شکنند. به همین دلیل، آنهايي که اجازه پیدا می‌کنند به خارج از کشور بروند (برای انجام ماموریت یا شرکت در مسابقات ورزشی و غیره)، از ارج و قرب

خاصی در بین دوستان و اعضای خانواده خود برخوردارند، چرا که قادرند برای آنها چیزهایی از خارج بیاورند. به نظر منتقدان، تمرکز امور، ناکارآمدی و کندی خاصی به روند تصمیم گیری داده است. صرف نظر از دوران خروشچف، فعال کردن و به رسمیت شناختن بخش خصوصی خدمات را برژنف دست کم از سال ۱۹۷۱ در سخنرانیهای خود اعلام داشته بود، اما تازه حال است که با کندی دارد به واقعیت می‌پیوندد. منتقدان برآنند که ناکارآمدی نظام تولید موجب شده است که بازار سیاه به صورت یکی از اجزای پیوسته نظام شوروی درآید. بنا به گفته ساخاروف به هردریک اسمیت، بازار سیاه در دهه ۱۹۷۰ «بی تردید در حدود ۱۰ درصد یا بیشتر از تولید ناخالص ملی را در بر می‌گرفت» (کمابیش معادل ۶۶ میلیارد دلار در سال). فارتسوشسکی، یا معامله‌گران و واسطه‌های بازار سیاه، همتهای روسی قاچاقچیان مواد مخدر و «پدر خوانده»ها در جوامع غربی‌اند. تصویب نامه‌ای که دو سه هفته پیش مورد تایید نهایی مقامات حزبی و دولتی شوروی قرار گرفت، برای از میان برداشتن تدریجی همین محدودیتها و تنگناهاست. مطابق این تصویب نامه، به مدیران کارخانه ها و واحدهای تولیدی، از لحاظ

نوع و کیفیت تولیدات و شرایط مدیریت، اختیارات بیشتری واگذار می‌شود تا بتوانند خود را بیشتر با نیازهای بازار هماهنگ کنند.

یکی دیگر از موانع ساختاری، تمرکز قدرت و اختیارات و امتیازات در دست شمار کم و بیش محدودی از آپاراتچیک‌ها یا مقامات دولتی و حزبی است. همین‌ها بودند که وقتی در زمان اصلاحات خروشچف نوبت به آنها رسید، با اعضای نازاضی «پولیت-بورو» دست به یکی کرده دبیرکل را برانداختند (خروشچف، سالهای حاکمیت، اثر «روی» و «ژورس» مددوف، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا). گورباچف نیز در اشاره به همین‌ها بود که در سخنرانی معروف ژانویه گذشته‌اش در برابر کمیته مرکزی، ارزشهای ذهنی «بوروکراتهای حزبی و دولتی» و ترس را که نسبت به از دست دادن منافع مستقر خود دارند و نیز «فساد و ناکارآمدی دستگاههای دولتی» را از مهمترین موانع پیشبرد برنامه‌های اصلاحی شمرد و خواهان «انتخابات دمکراتیک در حزب شد» (تایم، ۲ مارس ۱۹۸۷). منتقدان شوروی بر این عقیده‌اند که نظام یک حزبی و تمرکز امور اقتصادی و اجتماعی در دستان افرادی اندک ناگزیر، به برآمدن طبقه‌ای از خواص با

دمکراسی: اعتماد به پختگی سیاسی جامعه شوروی

گورباچف می‌گوید: «از منابع سرشار دست نخورده سوسیالیسم» باید بهره‌برداری کرد. برنامه‌ریزی متمرکز و استفاده از آخرین تکنولوژیها بسیار با اهمیتند، اما از «عامل انسانی» کمترین بهره‌برداری را کرده‌ایم. بنابراین، حزب باید توده‌ها را از بی‌تفاوتی درآورده و یکایک آنها را به مشارکت در کامیابی پرس ترویکا [تجدید ساخت] برانگیزد:

دمکراتیک کردن ژرف و جدی جامعه شوروی... به ما امکان می‌دهد که نقطه‌قوت بزرگ آن - یعنی مردم - را درگیر تجدید بنای کشور کنیم... ما چون‌هوا به دمکراسی نیازمندیم. رفقا! اگر این نکته را دریابیم... برنامه‌های ما به ناکامی و تجدید ساخت جامعه به شکست خواهد انجامید. (از سخنرانی پایانی گورباچف در پلنوم ژانویه ۱۹۸۷ کمیته مرکزی - به نقل از پروادا، ۳۰ ژانویه ۱۹۸۷).

برای رسیدن به این هدف، گورباچف کم و بیش از مفاهیمی چون «دمکراسی خلقی» و «سائترالیسم دمکراتیک» دست کشیده و به معنای قدیمی و امروزی دمکراسی روی کرده است. او به پلنوم فوق پیشنهاد کرد که انتخابات حزبی برای نخستین بار بصورت

مخفی انجام شود و برای هر پست، چند نامزد انتخاباتی تعیین گردد. به علاوه، به کارگران حق داده شود که مدیران خود را انتخاب کنند. هرچند چون نامزدها باز به توسط یک مرجع واحد یعنی حزب برگزیده می‌شوند، تفاوت زیادی با دمکراسی واقعی وجود خواهد داشت. همین اصلاحات را ناظران گام دگرگون کننده بزرگی در جامعه شوروی به حساب می‌آورند. کمیته مرکزی، واکنشی شکست‌انگیز نشان داد و این پیشنهادها را تصویب نکرد، که خود تشنه مقاومت سرسختانه آپاراتچیک‌ها و نومان-کلاتورا [طبقه خواص] در برابر اصلاحات گورباچف است، اما او پاس نکشید و یک ماه بعد در اتحادیه‌های کارگری به منتقدان خود پاسخ داد:

ما از سوسیالیسم دور نمی‌شویم. از طریق تجدید ساخت اقتصادی، ظرفیتهای بالقوه سوسیالیسم را به بار می‌نشانیم. ما از دمکراسی دور نمی‌شویم... ما به اشکال نیرومندی از دمکراسی، از نوع گلاسی‌نویست نیازمندیم: انتقاد و انتقاد از خود، تا بتوانیم تمام ساختهای حیات اجتماعی را دگرگون کنیم... آنهايي که دمکراتیک کردن جامعه را عاقلانه نمی‌دانند، ظاهراً گرفتار یک کمبود بنیادی

هستند... به مردم ما ایمان ندارند. آنها مدعی‌اند که مردم از دمکراسی در جهت برهم زدن نظم و تصعیف نظام بهره‌برداری خواهند کرد... اما دمکراسی، خلاف نظم نیست. نظمی است در مرحله‌ای بالاتر که مبتنی بر اطلاعات گورکورااله نیست، بلکه مشارکت همه جانبه و صمیمانه تمام جامعه را در تمام امور خود تضمین می‌کند...

دمکراسی، خلاف انضباط است. انضباطی است مبتنی بر نظم و ترتیب آگاهانه. دمکراسی، آنتی-تولز مسئولیت نیست. هیچ کنترلی را نمی‌کند، اما این روحیه را که هر کاری مجاز است از میان برمی‌دارد. دمکراسی به معنای نظم خود ساخته جامعه است. به معنای اعتماد به پختگی سیاسی و مدنی مردم شوروی و اعتماد به آگاهی آنها از وظایف اجتماعی خویش است. دمکراسی، وحدت حقوقی و تکالیف است...

هرچه بیشتر دمکراسی داشته باشیم، با سرعت بیشتری به سوی تجدید ساخت اقتصادی و نوسازی اجتماعی حرکت خواهیم کرد... پس، یا دمکراسی است یا محافظه کاری و بی تفاوتی عمومی. رفقا! راه سومی وجود ندارد (پروادا، ۲۶ فوریه ۱۹۸۷).

کوتاه شده از نیویورک ریویو

منافع مستقرمادی و اداری و حزبی می‌انجامد و چون اکثریت مردم را از مواهب موجود محروم می‌کند، ناچار به پارتی بازی (پوپ-پلاتو) و فساد و بازار سیاه می‌کشد (نک: حاشیه مربوط به گرجستان و پر آمدن شوارز نادزه).

چگونگی روحیات مردم و برخورد آنها با اصلاحات نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. معروف است که در زمان خروشچف، مردم باور نداشتند و جرات نمی‌کردند حتی تا حدودی که مجاز دانسته شده بود رفتاری متفاوت در پیش گیرند. خود خروشچف نیز همین که موقعیتش را کمابیش استوار کرد به مخالفت با «زیاده‌رویها» و «گرایشهای غربی و بورژوازی» برخاست و برنامه‌های اصلاحی را تا حدودی تعدیل کرد. هم‌اکنون نیز که چند ماهی است دولت مقررات تازه‌ای برای گسترش محدود بخش خصوصی خدمات وضع کرده است، یکی از افرادی که در رشته تعمیرات لوله کشی بطور آزاد در مسکو فعالیت دارد و قاعدا می‌تواند به شکل رسمی ثبت‌نام کرده از امنیت بیشتری برخوردار شود، خیال ثبت نام ندارد. او به خبرنگار قائم گفته است به این دلیل ثبت نام نخواهد کرد که معلوم نیست سیاست آزادسازی تا چه زمان ادامه داشته باشد، و آنگاه، یعنی وقتی که این سیاست تغییر کرد، مقامات فبرست کاملاً از «بورژواها» در اختیار خواهند داشت و می‌توانند هر بلایی به سر آنها بیاورند.

البته برداشت مردم از نهاد دولت، در جوامعی که ساختار اجتماعی - فرهنگی «شرقی» دارند، یعنی بنیاد روابط مردم و دولت بر پایه‌های دیرین استبدادی و مطلقه استوار است، داستان دراز و پیچیده‌ای دارد و یک دولت یا رژیم معین را از این لحاظ نمی‌توان یکسره گناهکار دانست، اما نکته در این است که در فضای حاکم بر ساختار یک حاکمیت «شرقی»، آن احساس یگانگی و پیوندی که ادعا می‌شود ویژه نظامهای «غیر شرقی» است، در مردم به وجود نمی‌آید. آنها از دولت احساس فاصله و «بیگانگی» می‌کنند. به آن اعتماد ندارند و بر این باورند که سرنوشت آنها همیشه در دستان گروها یا افرادی گرفتار است که نه تنها پاسخگو و مسئول کارهای خود نیستند که در درازمدت هم نمی‌توان به وحدت فکری و عملی یا ثبات برنامه‌های آنها امید داشت. چنین است که بطور تاریخی بین مردم و نهاد دولت فاصله می‌افتد، مردم نسبت به دولت و اقدامات آن بی‌تفاوت می‌شوند، آن را از خود نمی‌دانند، و «کلاه گذاشتن» بر سر دولت باب می‌شود. روسیه را از لحاظ جامعه‌شناسی، دست کم تا اوایل قرن بیستم میلادی، در شمار نمونه‌های پارتی «جوامع شرقی» به حساب می‌آوردند. پس شکفتنی ندارد که شاهد نمود چنین نشانه‌هایی در روابط دولت و مردم آن باشیم. در کتاب روسها آمده است که مردم از گذاشتن کلاههای کوچک بر سر دولت احساس «سبکی و لذت» می‌کنند. بنا به یک

شوخی که در شوروی بر سرز پانهاست و مردم با شنیدن آن «اشکشان از خنده در-می‌آید»، «ایوان» نامی به «وولودیا» نامی می‌گوید: «به نظر من، ما ثروتمندترین کشور روی زمین را داریم». و ولودیا می‌پرسد چرا؟ زیرا اکنون کم و بیش ۶۰ سال است که هر کسی چیزی از دولت دزدیده است ولی هنوز چیزهایی برای دزدیدن وجود دارد.

چگونگی برخورد و اعتماد روشنفکران و کارشناسان نیز مطرح است. بیشتر اینها به احتمال قوی از برنامه‌های اصلاحی گورباچف حمایت می‌کنند، زیرا بسیاری از آنها در سالهای گذشته به خاطر «دگراندیشی» تحت پیگرد و آزار بوده‌اند؛ همان «دگر-اندیشی»هایی که اکنون در خطوط عمده خود بسیار با سخنان گورباچف شباهت دارد. جریان امور - و از جمله آزادی ساختار و گروهی دیگر از نویسندگان و دانشمندان - حکایت از آن دارد که رهبری جدید حزب کمونیست از اهمیت حمایت و دل بستگی روشنفکران و کارشناسان کم و بیش آگاه است و می‌داند که در شوروی نیز همچون جوامع دیگر، بدون پشتیبانی فکری و عملی این گروه، نه برنامه‌ها بخت چندانی برای کامیابی دارند و نه در داخل و خارج کشور از آن اعتبار و اعتماد لازم برخوردار می‌شوند. اما حمایت و اعتماد روشنفکران و کارشناسان به آسانی به دست نمی‌آید. اینها از تجربه‌های گذشته خود در شوروی (مثلاً در زمان خروشچف و سالهای بلافاصله پس از آن) و

داشت، برکنار شد و شوارز نادزه برجای او نشست... بعدها شنیدم که شوارز نادزه کار خود را به این ترتیب آغاز کرده است: تمام وزیران را به جلسه هیئت دولت فراخوانده و از آنها خواسته است که دستهای چپ خود را بلند کنند. وقتی انگشتنهای جواهر نشان و ساعتی طلای آنها که چمگلی ساخت خارج بوده آشکار شده، به آنها دستور داده که این شاه‌های بورژوازی را به روی میز بریزند، و به این ترتیب، ورود به دوران جدید را اعلام داشته است.

مزاولدازه که عضو علی‌البدل پولیت بورو بود، سرانجام در سپتامبر ۱۹۷۳ از این مقام برکنار شدند... اما با آنکه به گفته مدودی در آپارتمان لوکس او در خیابان بارنوف تفلیس و در خانه‌های مجلل ویلاقی در شهرهای پستواندا، ایخت، و لیکانی شواهد فراوانی بر فساد او وجود داشت، رهبری گرمین، یگیری پرونده او را معلق گذاشت... مدودی بین این ماجرا و رسوایی و اثرگیت شباهتهای فراوانی می‌بیند اما می‌نویسد: «بزهکارهای رهبران حزبی در کشورما در شمار جرائم محسوب نمی‌شوند و بر آنها «سرپوش» می‌گذارند.»

رسید و با بنالد فاسدی که حکومت آن جمهوری را به دست داشت در افتاد. هر دو یک اسمیت از این ماجرا گزارشی دارد که خواننی است: وقتی برای نخستین بار در سال ۱۹۷۶ به تفلیس [تفلیس] پایتخت گرجستان رفتم، داستانهای زیادی درباره میلیونرهای زیرزمینی آنجا و کاخهای مجلل آنها از دوستان روسی خود شنیده بودم... مقامات آن جمهوری تمام آن داستانها را به عنوان شایعات بشدت محکوم می‌کردند... اما در سفر بعدیم که ده ماه بعد صورت گرفت، همه مردم درباره چیستکا (پاکسازی) سخن می‌گفتند و دست کم نام یک پدرخوانده (رائنده سابق) که از راه زدو بند به میلیونها لروت رسیده بود) در همه جا دهان به دهان می‌گشت... مقامات گرمین سرانجام تصمیم به عملی گرفته بودند و برای این کار وزیر پیشین امنیت گرجستان، یعنی ادوارد شوارز نادزه - آپاراتچیک بلندقد و خوش قیافه‌ای را که زندگی متوسطی داشت و به درستکاری معروف بود برگزیدند... «مزاولدازه» رهبر گرجستان که از برگماشتگان خروشچف بود و به عیاشی و شرابخواری و دل بستگی به جواهرات و پوستهای گران قیمت شهرت

گرجستان و برآمدن شوارز نادزه



شهرت «ادوارد شوارز نادزه» وزیر خارجه کنونی شوروی از هنگامی بالا گرفت که در اوایل دهه ۱۹۷۰ به رهبری جمهوری گرجستان

دیگر کشورهای کمونیستی (مثلا مجارستان ۱۹۵۶، لهستان دهه‌های هفتاد و هشتاد، و چکوسلواکی بعد از بهار ۱۹۶۸) خاطرات چندان خوبی ندارند. آنچه هم در چند ماه گذشته، به رغم سرب و صداهای فراوان پیشین، بر سر روشنفکران چین آمده است، کمکی به دفع بر اعتمادیها و بدگمانیهای آنها نمی‌کند (نک: حاشیه مربوط به آزار روشنفکران در چین). بی‌جهت نیست که «یفتوشنکو» شاعر سرشناس شوروی که در دهه ۶۰ در شمار اصلاحگران متنفذ نظام بود و اکنون از طرفداران گورباچف است، تلاش دارد تا ثابت کند که این بار برنامه‌ها جدی و برگشت‌ناپذیر است (نک: حاشیه مربوط به یفتوشنکو). ساخاروف که از همان آغاز «با تمام وجود» از برنامه‌های گورباچف حمایت کرده است، در ضیافتی که ماه گذشته به افتخار ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه در مسکو برپا شده بود، با گفتن کله‌آمین این مطلب به خبرنگاران خارجی که «تاکنون تنها ۱۵۰ نفر از نویسندگان و دانشمندان ناراضی آزاد شده‌اند»، کوشید هم از کندی برنامه‌های آزادسازی دولت انتقاد کند و هم نشان دهد که اکنون در شوروی می‌توان این گونه انتقادها را - حتی در حضور خبرنگاران خارجی- بر زبان آورد.

تمام اینها که با کوتاهی بسیار بازگو شده، مربوط به عوامل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی داخل شوروی است، اما گورباچف در بیرون از شوروی نیز با مشکلات ویژه‌ای

رو به روست، نخست، با متحدان خود در اروپای شرقی، و سپس با آمریکا و دیگر جوامع سرمایه‌داری غرب. بنا به گزارشهای مطبوعات غربی، عواملی که برشمرديم، کم

● به برنامه اصلاحی گورباچف از آن رو نام «انقلاب» داده‌اند که دگرگونی و اصلاح و پیشرفت همزمان تمام زمینه‌های دشوار و گوناگون را هدف گرفته است.

و بیش در کشورهای عضو کومکون نیز وجود دارد و برنامه‌های اصلاحی در آن کشورها نیز باید موانع بزرگی را از سر راه بردارد. در واقع، اگر گورباچف برنامه‌هایی در جهت مخالف طرحهای کنونی خود در سر داشت، شاید با راحتی بس بیشتری می‌توانست با متحدان خود در اروپای شرقی کنار بیاید. در این کشورها، شاید به جز پاره‌ای از استثناها چون مجارستان و لهستان، «گارد قدیم» همچنان بر سر کار است و اگر به اجبار به برخی اصلاحات اقتصادی نیز تن در دهد، بعید است که به آسانی به دمکراسی و آزادسازی جامعه که لازمه به ثمر رسیدن آن اصلاحات اقتصادی است گردن نهد. گفته می‌شود که رومانی یکی از مخوفترین پلیسهای امنیتی کشورهای اروپای شرقی را دارد که تازه هر کدام از آنها خود از این لحاظ شهره‌اند. چائوشسکو

مقاله‌ای در مجله تایم نوشت و در آن کوشید ثابت کند که برنامه‌های اصلاحی شوروی در این بار جدی و برگشت‌ناپذیر است. این است کوتاه شده مقاله او:

ما روسها اکنون حامل چه چیزی هستیم؟ خوب، دو کلمه جدید: گلاسی نوست (باز کردن جامعه آزاد سازی) و پرس ترویکا (تجدید ساخت). برخی در غرب این دو کلمه را به چیزی جز یک فریبکاری آشکار سیاسی نمی‌گیرند. اما آیا چنین است؟ من در گذشته تجربه‌های سخت و تومیدکننده‌ای داشته‌ام، و به همین دلیل، در آغاز این دو کلمه را جدی نگرفتم. لکن واقعیتها واقعیتند و انکارشان نمی‌توان کرد... پرده آهنین فرو ریخته است، اما آثار باقیمانده آن هنوز کفایت می‌کند که چشمان ما را بر حقایق ببندد... درست است، در زندگی ما بی‌عدالتی‌هایی وجود دارد، از قانون سرپیچی می‌شود، حقوقی که در قانون اساسی مقرر شده نادیده گرفته می‌شود، فساد هست و ناکارآمدی‌های و کمبودهای بی‌پایان. ولی با آنها و با این عبارت بزدلانه مرسوم در حال جنگیم: «چه می‌شد اگر...؟» با اینهمه، پیشرفتهای ما آشکار است. در دوره‌ای کوتاه، فضای حاکم بر کشور

کیش فدرالیستی گسترده‌ای را در رومانی پایدار کرده است که بر گرد خودش، همسرش، و اعضای خانواده و دوستان نزدیک می‌چرخد و از این لحاظ شاید تنها با کره شمالی قابل مقایسه باشد. وضع اقتصادی این کشورها نیز بطور کلی، شاید به استثنای آلمان شرقی و تا حدودی مجارستان، چندان تعریفی ندارد و بیشتر آنها گرفتار بدهیهای خارجی سنگینی هستند.

از سوی دیگر، مسئله چگونگی برخورد کشورهای سرمایه‌داری با اصلاحات گورباچف است. نیازی به تکرار ندارد که در این کشورها محافل وجود دارند که اردوگاه کمونیسم را غرقه در مشکلات ساختاری خود طالبند نه فارغ از این مشکلات. محافل مذبذب‌تر حتا ابایی ندارند که با دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی بر گرفتاریهای اقتصادی شوروی بیفزایند و اجازه ندهند که منابع سرشار مادی این کشور صرف زمینه‌های زایا و سودمند شود (نک: تکوین دومین جنگ سرد جهانی، اثر فرد هالیدی، پویژه فصلهای ۵ و ۷).

حال باید دید که اصلاحگران شوروی چگونه الزامهای اقتصادی را با عوامل بیرونی و نیز با دگرگونیهای داخلی مورد نیاز این اصلاحات از جهت آزاد کردن جامعه و ایجاد انگیزه و علاقه‌مندی در مردم تطبیق خواهند داد. رمز شکست یا کامیابی «انقلاب گورباچف» در همین نکته دشوار نهفته است. ●

ما به نحو شکست‌انگیزی تازه و دگرگون شده است... این تحولی تکامل‌بخش است... گورباچف آن را از بالا تحمیل نکرده است. او در تلاشش برای پیشبرد باز کردن جامعه و تجدید ساخت اقتصاد کشور، تنها منعکس کننده ضرورتهایی است که از مردم خودما سرچشمه گرفته‌اند... اکنون ما در رسانه‌های شوروی شاهد فرآیند پیچیده اما فزاینده‌ای از «تابو - زدایی» هستیم. از مقامات آشکارا انتقاد می‌شود، اما برخلاف گذشته، این انتقادها سازمان یافته نیست که بلافاصله به برکناری افراد مورد انتقاد منجر شود - انتقاد اکنون یک ابزار اصلاحی است نه یک وسیله مجازات.

ما آغاز به نشان دادن کرده‌ایم که به پختگی سیاسی رسیده‌ایم. شروع کرده‌ایم که میراث معنوی خود را جمع‌وجور کنیم. به یاد من، هنر شوروی در مرحله پیش از رنسانس است... دگرگونیهای برگشت‌ناپذیر جامعه ما را هیچ کس نمی‌تواند انکار کند... ما سالها برای تحقق این دگرگونیها جنگیده‌ایم... کهنه پرستان جنگ طلب دنیای سرمایه‌داری و کهنه پرستان ستیزه‌جوی دنیای سوسیالیسم نمی‌توانند راه را بر ما ببندند...

یفتوشنکو:

امیدهای جدید و ترسهای گذشته



یوگنی یفتوشنکو، شاعر ۵۳ ساله روس، اکنون سه دهه است که در سرزمینی که در آنجا شاعرها در شمار قهرمانانند، مشهورترین شاعر شوروی است. او در زمان خروشچف درخشید و در دوره برژنف سکوت یا به قولی سازشکاری کرد. یفتوشنکو در فوریه ۱۹۸۷